

نگاهی تازه به معنای چند بیت از شاهنامه فردوسی

(داستان رستم و اسفندیار)

دکتر محمدحسین کرمی
(دانشیار دانشگاه شیراز)

همه پند من یک به یک بشنوید
بدین خوب گفتار من بگروید
نباید^۱ که این خانه ویران شود
به کام دلیران ایران شود
چو بسته ترا نزد شاه آورم
بدو بر فراوان گناه آورم
بیاشم به پیشش به خواهش به پای
ز خشم و ز کین آرمش باز جای
.... نمانم^۲ که بادی به تو بر وزد
بر آن سان که از گوهر من سزد
(چ مسکو، ج ۶، ص ۲۳۴، ازب ۲۷۷)

مصرع بدو بر فراوان گناه آورم یعنی چه؟

رستگار فسایی (۱۳۷۴، ص ۱۹۸) در توضیح

آن نوشته است:

چون ترا که گناهان بسیار داری به نزد او ببرم، در برابر او به خواهشگری می‌ایستم، او را آرام می‌کنم و نمی‌گذارم که به تو آسیبی برساند.

شعار و انوری (۱۳۶۷، ص ۱۰۱-۱۰۰) بسیار کوتاه نوشته‌اند: بگویم که گناه از اوست. سپس، در توضیح بیت، نوشته‌اند:

وقتی که تو را [ای رستم] دست بسته پیش گشتاسب بیاورم می‌گویم که گناه از اوست [اگر تا به حال تو به درگاه نیامده‌ای] و در برابرش برای خواهش [و عفو تو] بر پای می‌ایستم و خشم و کینش را از میان می‌برم.

جوینی (۱۳۷۴) و شمیسا (۱۳۷۶) و نظری و مقیمی (۱۳۸۲) نه به این ابیات اشاره‌ای کرده‌اند و نه اظهار نظری.

در دو اثری که این بیت معنی شده، گناه به رستم نسبت داده شده است که با حال و مقام و الفاظ مصرع شعر سازگار نیست. اسفندیار طبیعتاً می‌خواهد رستم را تشویق کند تا بدون جنگ دست به بند بدهد. پس معقول نیست که بگوید: چون تو را دست بسته نزد پدر ببرم، گناهان فراوانت را برشمارم، بلکه معقول آن است که برای جلب اطمینان او بگوید: در برابر پدرم می‌ایستم و گناهان فراوان او را برمی‌شمارم، سپس خواهشگرانه خشمش را فرو

حاشیه

(۱) نباید = مبادا

(۲) نمانم = نگذارم

مقدمه برداشتهای متفاوت از متنی واحد به مقتضای ذوق و آب‌خور فکری امری است پذیرفتنی و فهمیدنی و تأویل و تفسیر متن، با هرمنوتیکِ امروزی، آن را توجیه می‌کند؛ اما این برداشتها باید بر پایه‌های دقیق علمی و منطقی استوار باشد و بتوان، با توجه به معنای حقیقی و مجازی تعبیرها و کمک گرفتن از دانشهای بلاغی، آنها را تبیین کرد. به اصطلاح، اصل متن باید استعداد تفسیرهای پیشنهادی را داشته باشد. با توجه به این موازین است که می‌توان متن را تفسیر کرد یا به نقد و شرح و تفسیر دیگران پرداخت.

از آنجا که در بیان معنی برخی از ابیات داستان رستم و اسفندیار شاهنامه میان صاحب نظران اختلاف رأی هست و هم برخی از ابیات لاینحل مانده‌اند، جای آن است که آرای گوناگون درباره آنها در ترازوی نقد قرار گیرد و سنجیده شود. در این مقاله، نگارنده کوشیده است، با بررسی و مقایسه آرای استادان و صاحب نظران در معنی و شرح چند بیت از این داستان و امعان نظر در خور این ابیات و بافت و سیاق کلام، به نتایجی موجه و مستند دست یابد.

بررسی ابیات ■ اسفندیار، چون به زابلستان می‌رسد، بهمن را، در مقام پیک، نزد رستم می‌فرستد تا مقصود خود را از آمدن به آن سرزمین به او خبر دهد. اسفندیار، در پیام خود، رستم را هم تهدید و هم امیدوار می‌کند به این قصد که او را به تسلیم وادارد. آخرین ابیات پیام چنین است:

می‌نشانم و نمی‌گذارم به تو آسیبی برساند. عین همین معنی را چون با رستم روبه‌رو می‌شود بر زبان می‌آورد و تصریح می‌کند که خواهیم گفت که از او (رستم) گناهی ندیده‌ام:

چو من زین زرین نهم بر سیاه
به سر برنهم خسروانی کلاه
به نیزه ز اسبت نهم بر زمین
از آن پس نه پرخاش جویی نه کین
دو دستت ببندم برم نزد شاه
بگویم که من زو ندیدم گناه
باشم به پیشش به خواهشگری
بسازم ز هر گونه‌ای داوری
رهانم ترا از غم و درد و رنج
بیابی پس از رنج خوبی و گنج
(همان، ج ۶، ص ۲۶۴، از ب ۷۶۷)

چنانکه ملاحظه می‌شود، مضمون سه بیت آخر این پنج بیت عیناً مانند مضمون سه بیت آخر پنج بیت پیشین است، فقط معنای مصرع بدو بر فراوان گناه آورم در اینجا با عبارت بگویم که من زو ندیدم گناه به روشنی بیان می‌شود و معلوم می‌گردد که در آنجا «گناه فراوان» به رستم نسبت داده نشده است. وانگهی، اگر بخواهند یکی از دو طرف دعوا را از دیگری خشنود کنند، منطقی ایجاب می‌کند که یا طرف مقابل را بی‌گناه معرفی کنند یا گناهی را کوچک جلوه دهند نه آنکه «فراوان گناه» بر او آورند.

بیت دیگری از این داستان نیز مؤید این معناست:

ترا چون برم بسته نزدیک شاه
سراسر بدو بازگردد گناه
(همان، ب ۴۹۹)

حتی زمانی که رستم زخمی شده و به سوی کوه گریخته، یک بار دیگر اسفندیار تأکید می‌کند:

پشیمان شو و دست را ده به بند
کزین پس تو از من نیابی گزند
بدین خستگی^۳ نزد شاهدت برم
ز کردارها بی‌گناهت برم
(همان، از ب ۱۱۵۰)

■ زمانی که بهمن، برای رساندن پیام اسفندیار، از هیرمند می‌گذرد، نگهبان عبور یک جنگجو و چند سپاهی را خبر می‌دهد و زال، سوار بر اسب، به محل دیده‌بانی می‌شتابد و به یک نگاه درمی‌یابد که سوار جوان از خاندان گشتاسب است و، چون از آن خاندان

دلزده است، نگران می‌شود و نومیدانه آه می‌کشد:

بیامد ز دیده مر او را بدید
یکی بادِ سرد از جگر برکشید
چنین گفت کاین نامور پهلوست
سرافراز با جامه خسروست
ز لهراسب دارد همانا نژاد
پی او بر این بوم فرخنده باد
ز دیده بیامد به درگاه رفت
زمانی به اندیشه بر زین بخت
(همان، ص ۲۳۵، از ب ۲۹۱)

سخن بر سر مصراع دوم دو بیت آخر است.

● پی او بر این بوم فرخنده باد

این مصرع یا معنی نشده یا فقط اجزای واژگانی آن معنی شده است: پی: قدم؛ فرخنده باد: مبارک باد.

پیداست که به بیان طنزآمیز این مصرع توجه نشده است. در حقیقت، دل زال گواهی می‌دهد که گام نهادن این پهلوان به سرزمین زابلستان پیامدهای ناگواری دارد و این گواهی دل را به طنز و به صورت وارونه بیان می‌کند یا آنکه فال نیک می‌زند چنانکه ما در قبال امری ناخوشایند چنین واکنشی نشان می‌دهیم و می‌گوییم: ان شاء الله خیر است.

● زمانی به اندیشه بر زین بخت

شعار و انوری (ص ۱۰۴) این مصرع را چنین معنی کرده‌اند:

بر زین بخت: در روی زین خوابید. زال هنوز از اسب پایین نیامده بود. شاید مراد از بخت چرت زدن یا «غرق اندیشه شدن» چنانکه «خفته بودن» باشد.

رستگار فسایی (ص ۱۹۱-۱۹۰) نوشته است:

از دیده بیامد... از دیده‌بانی فرود آمد و به درگاه خود رفت. بر زین بخت: در حالی که سوار بر اسب بود، سر بر کوه زین نهاد، خوابید و به فکر فرو رفت.

در نسخهٔ لنینگراد، بخت با واو معدوله و به صورت بخت بخت ضبط شده است. جونی، که خفتن را در حالی که شخص بر زین نشسته معقول ندیده، آن را به معنی «خمیدن» و «دولا شدن» گرفته است. وی (ص ۳۴)، با توجه به ضبط بخت بخت (در دو جا) در نسخهٔ فلورانس صورت بخت را، که بعضی از جمله شمیسا حدس زده‌اند، نپذیرفته و بیت را چنین معنی کرده:

حاشیه

۳ خستگی = مجروحی

زال از دیده‌بانی به درگاه خانه آمد و زمانی بر روی زین خم شد و به اندیشه فرو رفت.

شمیسا (ص ۲۳۶) نوشته است:

بخفت با رفت اختلاف در حرکتِ حذو دارد (عیب قافیه) شاید کلمه دیگری باشد مثلاً بچفت. چفته شدن، «خمیدن» است... به نظر من مصدر خفتن به فتح اول به معنی خمیدن هم می‌تواند باشد که از فرهنگها فوت شده است. در گیلکی خفت کنف تابیده و کلاف شده است.

چنانکه ملاحظه شد، شمیسا قافیه را معیوب دانسته، در حالی که او معدوله است و عیبی ندارد، مانند قافیه شدنِ خوی و می. ضمناً، در برخی از مناطق، به همین صورتِ خفتن با فتح تلفظ می‌شود نه با ضم، مثلاً در لارستان فارس، خفت و خت تلفظ می‌شود. وی همچنین خفتن را به معنی «خم شدن» گرفته که جوینی نیز پیش از او پیشنهاد کرده است. اما معنی پیشنهادی جوینی هم خالی از اشکال نیست: به درگاه خانه آمد؛ بر روی زین خم شد و به اندیشه فرو رفت. اما حالتِ سوارِ خم شده بر زین چگونه است؟

ضبط نظری و مقیمی (ص ۲۲۵) مطابق تصحیح خالقی مطلق است، بدین صورت:

ز دیده بیامد به درگاه رفت

زمانی پر اندیشه بر زین بگفت

با نقل معانی گفتن از لغت‌نامه دهخدا و پیشنهاد معنی مجازی دیگری برای آن به این شرح:

بگفت... از مصدر گفتن به معنی شکافتن، چاک کردن، کاویدن و... (لغت‌نامه) و مجازاً یعنی جستجو کردن، تجسس کردن، تفتیش کردن و دقت کردن. «ز دیده بیامد به...»: زال از محل دیده‌بانی برگشت و به سوی بارگاه خود حرکت نمود و سواره نیز با اندیشه و اضطراب به تفحص این قضیه پرداخته بود.

آخرین بخش این معنی، چنانکه ملاحظه می‌شود، توجهی است که باز هم با بیت سازگار نیست.

در این بیت، به درگاه رفت یعنی «به سوی درگاه رفت»؛ اندیشه «تأمل و فکر کردن با نگرانی» است. خفتن روی زین یا خم شدن و به فکر فرو رفتن روی زین هم — اگر خفتن را به این معنی بگیریم — معنای مُحصلِ درستی ندارد، به‌ویژه که خم شدن به معنی خوابیدن نیست و خفته حالت خمیده ندارد. معنی بیت باید چنین باشد:

زال از محل دیده‌بانی به سوی درگاه رفت [از اسب خود پیاده شد

و در حالی که کنار اسب ایستاده بود، سر خود را [بر زین نهاد و به اندیشه فرو رفت. یا چند لحظه در حالی که سوار بر اسب بود چشمان خود را بست [مانند خفتگان] و به فکر فرو رفت.

■ یکی از مواردی که در فهم معنی عبارت دشواری ایجاد می‌کند به شناختن مرجع ضمائر مربوط است. این دشواری در شاهنامه نیز در موارد متعدد پیش می‌آید. در ابیات زیر، که در لابه‌لای پاسخ رستم به پیام اسفندیار آمده است، می‌خوانیم:

چو مهتر سراید سخن سخنه به

ز گفتار بد کام پر دخته به

ز گفتارت آنگه بُدی بنده شاد

که گفتی که چون تو ز مادر نژاد

به مردی و گردی و رای خرد

همی بر نیاکان خود بگذرد

پدیدست نامت به هندوستان

به روم و به چین و به جادوستان

(چ مسکو، ج ۶، ص ۲۴۰، ازب ۳۸۱)

یک بار دیگر بیت زیر را بخوانید:

ز گفتارت آنگه بدی بنده شاد

که گفتی که چون تو ز مادر نژاد

به راستی مرجع ضمیر تو در مصرع دوم کیست؟ رستم است یا اسفندیار؟ اغلب شارحان مرجع آن را رستم دانسته‌اند.

رستگار فسایی (ص ۱۹۸) نوشته است:

من آنگاه از سخن تو شادمان بودم که (مرا می‌ستودی و می‌گفتی) ای رستم چون تو پهلوانی از مادر نژاده است، و تو از لحاظ مردانگی و دلاوری و تدبیر و دانایی بر همه نیاکان خود برتری داری و در هند و روم و جادوستان همگان ترا می‌شناسند.

وی، در ادامه مطلب، نوشته اسلامی ندوشن (۱۳۶۹، ص ۲۶۶) را بدین شرح نقل کرده است:

اشاره رستم به زمانی است که نسبت به اسفندیار کمال خوش‌بینی را داشته و او را کسی می‌دانسته که در آراستگی بی‌نظیر است.

شمیسا این بیت را مطرح نکرده است.

شعار و انوری (ص ۲۶۶) نوشته‌اند:

از گفتار تو آن وقت بنده (من) شاد می‌شدم که این چنین

چین و جادوستان سخنهاى فراوان شنیده بودم و به همین دلیل آرزومند بودم که تو را ببینم:

ز یزدان همی آرزو خواستم
که اکنون به تو دل بیاراستم
ببینم پسندیده چهره ترا
بزرگی و گردی و مهر ترا
... کنون آنچه جستم همه یافتم
به خواهشگری تیز بشتافتم
(همان، ص ۲۴۱، از ب ۳۸۶)

جالب است که در نسخه بدل چاپ مسکو به جای «ز گفتارت آنکه» «ز گفتار آن کس» آمده و صورت ضبط شده بیت در حماسه رستم و اسفندیار (نسخه لنینگراد) و نسخه مصحح خالقی مطلق و، به تبع آن، داستانهای پرآب چشم (ص ۱۴۱) چنین است:

ز گفتار آن کس بدی بنده شاد
که گفتی که چون تو ز مادر نژاد

و، در این صورت، تمامی ابیات درباره اسفندیار خواهد بود. معنی نیز کاملاً روشن خواهد شد:
رستم می‌گوید وقتی از دیگران ستایشهایی درباره تو می‌شنیدم که نامت در سراسر جهان معروف است ... شاد می‌شدم و آرزومند بودم که تو را ببینم.

■ بدین ابیات توجه کنید:

بدو گفت رستم که ای نامدار
همی جستم از داور کردگار
که خرم کنم دل به دیدار تو
کنون چون بدیدم من آزار تو
دو گردنفرایم پیر و جوان
خردمند و بیدار دو پهلوان
بترسم که چشم بد آید همی
سر از خواب خوش برگراید همی
همی یابد اندر میان دیو راه
دلت کز کند از پی تاج و گاه
(همان، ص ۲۴۸، از بیت ۵۰۷)

در بیت چهارم، سری که از خواب خوش برمی‌گراید و دیگر به خواب نمی‌رود از آن کیست؟ رستم تهدید می‌کند یا نصیحت؟ شعار و انوری (ص ۱۳۱) آن را تهدیدی به اسفندیار تلقی کرده و نوشته‌اند:

می‌ترسم چشم زخم و گزندى برسد، سر از خواب خوشی که

می‌گفتی: [ای رستم] نظیر تو از مادر زاییده نشده در مردانگی و پهلوانی و اندیشمندی و خردمندی... در ابیات ۲۸۲ و ۲۸۳ ابهام هست.

اینان در ادامه توضیح نیز، نوشته اسلامی ندوشن را عیناً نقل کرده‌اند.

جالب است که، در این هر دو پیشنهاد، رستم مرجع ضمیر تو گرفته شده است. گویی همه تعریف و تمجیدها را اسفندیار از رستم کرده است و حال رستم به اسفندیار پیغام داده که از آن ستایشها شاد شدم، اما از پیغامهای دیگر تو آزرده خاطر شدم. همچنین، در این هر دو پیشنهاد، به سخن اسلامی ندوشن استناد شده با این تفاوت که شعار و انوری متذکر شده‌اند که اسلامی ندوشن مطلب را مربوط به اسفندیار می‌داند.

نگارنده تردیدی ندارد که مرجع ضمیر «تو» در بیت اسفندیار است نه رستم؛ چه، در پیام اسفندیار به رستم از ستایشهایی که در چند بیت مذکور آمده خبری نیست. اسفندیار هنرهای خود و خاندان خود به‌ویژه گشتاسب را می‌ستاید. او کارهای خود را هم به او نسبت می‌دهد، شاید برای آنکه او را بزرگتر از واقعیت بنمایاند تا بتواند فرمان او را نیز فرمان شاهی قدرتمند و جهان‌مدار قلمداد کند، به‌ویژه که در این پیام آمده است:

چو گشتاسب شه نیست یک نامدار

به رزم و به بزم و به رای و شکار
... کنون خاور اوراست تا باختر

همی بشکنند پشت شیران نر
ز توران زمین تا در هند و روم
جهان شد مر او را چو یک مهره موم
(همان، ص ۲۳۳، از ب ۲۵۳)

پس رستم نمی‌تواند این ستایشها در پیام اسفندیار را درباره خود دانسته باشد. لاجرم، با توجه به پیشینه سخن در پیام اسفندیار، باید مرجع «تو» در مصراع که گفتی که چون تو ز مادر نژاد را اسفندیار دانست نه رستم.

وانگهی، هیچ گاه کسی به دیگری نمی‌گوید زمانی که تو از من ستایش می‌کردی شاد بودم و در دیگر زمان ناراحت، به‌ویژه که آن کس رستم باشد.

برای آنکه ابیات بعدی منطقی‌تر جلوه کند، شاید بهتر باشد که اصلاً در پیام اسفندیار به رستم، به دنبال سابقه‌ای برای آنها نباشیم بلکه قائل به این باشیم که رستم به اسفندیار پیام می‌دهد که من، پیش از این، درباره جنگاوربها و پهلوانیهای تو در هند و روم و

می‌بیند به سویی دیگر برگردد. گویا می‌خواهد بگوید: می‌ترسم روزگار پیشامدی ناگوار نشان دهد و آرزوهای تو نقش بر آب شود.

توضیح رستگار فسایی (ص ۲۰۷) نیز مشابه همین است:

نگرانم که چشم‌زخمی به تو برسد و از خوابهایی که می‌بینی بیدار شوی (یعنی اندیشه در بند کردن من خوابی است که تو دیده‌ای و هرگز به حقیقت و عمل نمی‌پیوندد و، با آسیب دیدن و شکست، از خواب بیدار می‌شوی). سر از خواب خوش برگراید همی: سر تو از خواب خوش که می‌بینی (بند کردن من) بپیچد و برگردد و بیدار شوی.

شمیسا درباره این بیت نیز اظهار نظر نکرده است.

جوینی (ص ۵۶) در توضیح این بیت نوشته است:

«گراییدن و گرایستن» میل کردن و روی آوردن. «سر از خواب خوش برگراید همی» یعنی سر از پریشانی و اندوه، خواب خوش نبیند.

در این توضیح نیز آن معنا که در آغاز برای گوییدن آمده در معنای مصرع لحاظ نشده است و معلوم نیست که خواب در معنی رؤیاست یا غنودن و نوم. به هر حال، گوییدن به معنی «روی آوردن و میل کردن» است؛ اما حرف اضافه از معنی را منفی و برعکس می‌کند، و سر از خواب برگراید، یعنی خواب را ترک کند و به خواب نرود؛ مانند تعبیر شغل به و شغل عنه در عربی.

نظری و مقیمی برای توضیح بیت دو پیشنهاد کرده‌اند که هر دو صورت نصیحت دارد و لزوماً متعلق به اسفندیار نیست. در پیشنهاد اول، چشم‌زخم است که سر از خواب خوش برمی‌دارد: می‌ترسم چشم‌زخمی بیاید و سر از خواب خوش بردارد و زیان و ضرری برساند. این تعبیر درست به نظر نمی‌رسد. تعبیر دوم چنین است: می‌ترسم چشم‌زخمی فرا رسد و سر از خواب خوش بجنبد و بیدار گردد، یعنی چشم‌زخم آرامش را از سرها به در ببرد. این تفسیر — هرچند تعبیرهایی چون «فرا رسیدن چشم‌زخم» به جای اتفاق افتادن آن و «جنبیدن سر از خواب خوش» مناسب نیستند — کم‌وبیش صحیح است. پس معنی صحیح این مصرع چنین است: می‌ترسم چشم‌زخمی رسد و سرها (سر من و تو و حتی دیگران) از این پس خواب خوش نداشته باشد. پس خواب نیز در این بیت به معنی «رؤیا» نیست.

■ پس از آنکه بهمن پیام اسفندیار را به رستم می‌رساند، رستم برای راضی کردن اسفندیار به مصالحه به دیدن او می‌رود و در

نهایت قرار می‌شود که هنگام صرف غذا، اسفندیار کسی را دنبال او بفرستد. اما، با دور شدن رستم، اسفندیار به برادرش پشتون می‌گوید:

به ایوان رستم مرا کار نیست

ورا نزد من نیز دیدار نیست

همان گر نیاید نخوانمش نیز

گر از ما یکی را پُر آید قفیز

دل زنده از کشته بریان شود

سر از آشنایش گریان شود

(همان، ص ۲۵۰، از بیت ۵۴۲)

بیت دوم و سوم را شعاع و انوری (ص ۱۲۵) چنین معنی

کرده‌اند:

به یقین اگر رستم نیاید، دعوتش نمی‌کنم، [که] اگر حوصله یکی از ما سر برود [در مجلس می‌خشمگین بشویم و شمشیر بکشیم] آن که زنده می‌ماند دلش برای کشته می‌سوزد و از اینکه با وی روبرو شده است گریان می‌شود.

رستگار فسایی (ص ۲۱۰) این ابیات را چنین معنی کرده است:

و اگر رستم نزد من نیاید او را احضار نمی‌کنم، حتی اگر یکی از ما دو نفر جانش را بر سر این کار بگذارد. اگر من و رستم با هم بچنگیم و یکی از ما کشته شود، دل آن که زنده مانده است از اینکه کشته را می‌شناخته است غمگین می‌شود.

در این معنی، کشته شدن یا مردن یکی از طرفین نبرد پیامد فراخواندن به مهمانی است.

نظری و مقیمی (ص ۲۴۰) تقریباً همین معنی را آورده‌اند:

اگر رستم نیاید، من او را دعوت نمی‌کنم، هرچند این کار به مرگ یکی از ما منجر شود.

جوینی (ص ۶۰)، پس از توضیح قفیز، نوشته است:

اسفندیار گوید که، اگر رستم خود به نزد من نیاید، وی را نخواهم خواند و نیز اگر دشمنی ما بالا بگیرد و یکی از ما دو نفر کشته شویم، آنگاه دل آن کس که زنده مانده است...

در این معنی، ظاهراً نیز در پایان مصرع اول متعلق به مصرع دوم دانسته شده است.

یک بار دیگر این ابیات را می‌خوانیم و در معنای آنها تأمل می‌کنیم: اسفندیار، با یک بار دیدن رستم، تحت تأثیر عاطفی قرار گرفته و نگران است که، با دیدن دوباره رستم و هم‌تان‌ونمک شدن

موجود نیست. نگارندگان احساس می‌کنند که مصراع اول بدین صورت معیوب [است] و قابل فهم نیست.

راهی که به نظر آنان رسیده این است که یکی از نسخه‌بدهای شاهنامه را، که هویت آن را اصلاً مشخص نکرده‌اند، جانشین متن سازند بدین صورت: که شاه گشتاسب بنهاد تخت. حتی در همین صورت تعبیر تخت نهادن هم جای تأمل دارد.

برای حل مشکل کافی است که شاه و گشتاسب را جدا بخوانیم و مراد از شاه را لهراسب بدانیم که تخت شاهی را به گشتاسب داد. دورانی که اسفندیار به جوانی و رشد و قدرتمندی رسید نیز باید در همین اوان باشد.

پس معنی بیت چنین است: از زمانی که لهراسب تخت پادشاهی خود را به گشتاسب داد، من به نیکی و بختیاری کمر به خدمت او دارم. اما نسخه‌لنینگراد ضبطی متفاوت و مغلوط، به این صورت، دارد:

که تا شاه گشتاسب با داد و تخت

میان بسته دارم به مردی و بخت

که جوینی آن را چنین توجیه کرده است (ص ۱۷۷):

از آن هنگام که شاه گشتاسب دادگر و باورنگ کمر مرا از روی بخت و جوانمردی بست، من همان کسم که بدین گونه برای گسترش دین به هر سو رفتم و همه مردم در این کار به من آفرین گفتند.

رستم، که به دلایل چندی خواهان جنگیدن با اسفندیار نیست، با آنکه فرستاده اسفندیار، خُرام — کسی که، پس از دعوت اولیه، بار دوم، برای همراهی با میهمان، به نزد او می‌رود — به دنبالش نمی‌رود، رسم و سنت را با بزرگواری نادیده می‌گیرد و به مهمانی اسفندیار می‌رود. در آنجا، همه تلاشهای او برای پیشگیری از جنگ بی‌نتیجه می‌ماند و، با این قرار که فردای آن روز با هم بجنگند، سراپرده اسفندیار را ترک می‌کند.

پشوتن، که یگانه چهره مشترک پاک هم در اسناد دینی و هم در اسناد ملی است، از یک سو نگران جان برادر و به بیراهه رفتن اوست و، از سوی دیگر، نمی‌تواند خدمات بزرگ و ممتد رستم به ایران و رفتار بزرگوارانه‌اش را در رفتار با اسفندیار نادیده بگیرد. پس دلسوزانه اسفندیار را نصیحت می‌کند که همی گویمت ای برادر مکن. بیا تا فردا بدون سپاه به ایوان رستم برویم، روزی را با فرخندگی بگذرانیم و با او سخن بگویم. او در نزد همگان مردی

با او، از اجرای فرمان پدر باز بماند. او آمده است تا رستم و دیگر بزرگان خاندان او را دست‌بسته نزد گشتاسب ببرد و اگر رستم تسلیم نشود به قهر این کار را انجام دهد.

او مهر و محبت رستم را نسبت به خود احساس کرده است. پس با دور شدن رستم می‌گوید: من در کاخ و ایوان رستم کاری ندارم و به آنجا نمی‌روم، او نیز نباید بار دیگر به دیدن من بیاید. همچنین، اگر خود او نیاید، من او را فرا نخواهم خواند؛ زیرا اگر یکی از ما دو نفر، در حادثی که پیش رو داریم، کشته شود، دل آن کس که زنده مانده است از غم و غصه بریان و چشمش گریان می‌شود. نیازی به توضیح نیست که، در مصراع آخر، سو مجازاً به جای چشم آمده است.

■ رستم و اسفندیار، چون با هم روبه‌رو می‌شوند، هر یک نژاد و هنر و جنگهای خود را به رخ دیگری می‌کشد و رجز می‌خواند. اسفندیار خطاب به رستم می‌گوید:

ترا باز گویم همه هر چه هست

یکی گر دروغ است بنمای دست

که تا شاه گشتاسب را داد تخت

میان بسته دارم به نیکی و بخت

(همان، ص ۲۶۰، از بیت ۷۰۱)

ظاهراً مرگب خواندن شاه گشتاسب باعث شده که فاعل بیت ناپدید شود و شارحان شاهنامه هر کدام فاعلی خارج از بیت برای آن در نظر بگیرند.

شعار و انوری (ص ۱۶۰) نوشته‌اند:

یعنی از آن موقع که [خداوند یا گردش روزگار] تخت [شاهی] را به گشتاسب داد، من با دلآوری و [یاری] بخت کمر بسته و آماده‌ام.

اسلامی ندوشن و شمیسا به این بیت توجه نکرده‌اند.

رستگار فسایی (ص ۲۳۲) در معنی آن نوشته است:

از وقتی که کیخسرو پادشاهی خود را به لهراسب داد، من با مردی و بخت بلند در خدمت دین بهی بوده‌ام.

نظری و مقیمی در پیدا کردن فاعل بیت اظهار حیرت کرده‌اند و، ضمن نقل سخنان شعار و انوری و رستگار فسایی، نوشته‌اند:

چه کسی به شاه گشتاسب تخت داد؟ فاعل داد در این بیت مشخص نیست و از این حیث یک نوع ضعف و سستی در سخن مشاهده می‌شود... در هر حال قریندهای لفظی یا معنوی برای این نظریات (نظر دکتر شعار و دکتر رستگار) در کلام

پسندیده است و از گفتار و پیمان تو نیز سرپیچی نمی‌کند.
اسفندیار، که قدرت‌طلبی چشم باطنش را کور کرده، با سخنانی
ریاکارانه، پشتون را چنین مخاطب قرار می‌دهد:

یکی پاسخ آوردش اسفندیار
که بر گوشه گلستان رُست خار
چنین گفت کز مردم پاک‌دین
همانا نزیید که گوید چنین
گر ایدون که دستور ایران توی
دل و گوش و چشم دلیران توی
همی خوار داری چنین راه را
خورد را و آزدن شاه را
همه رنج و تیمار ما باد گشت
همان دین زردشت بیداد گشت
که گوید که هر کوز فرمان شاه
بپیچد به دوزخ بود جایگاه
مرا چند گویی گنهکار شو
ز گفتار گشتاسب بیزار شو
(همان، ص ۲۷۳، از ب ۹۱۳)

در بیت اول منظور از گوشه گلستان چیست؟ مصرع که بر گوشه
گلستان رست خار یعنی چه؟ اصلاً این مصرع مربوط به اسفندیار
است یا پشتون؟
شعار و انوری (ص ۱۸۶) نوشته‌اند:

یعنی اسفندیار پاسخی گفت که چون خاری بر گوشه گلستان
بود، پاسخی درشت و ناسازگار بود. شاید مراد این باشد که در
دل اسفندیار از رستم خاری است یا آنکه در گوشه‌ای از کشور
آدم نابابی است.

در این پیشنهادها چند معنی جداگانه و نامربوط به یکدیگر آمده که
هیچ کدام آنها درست به نظر نمی‌رسد. پیشنهاد اول به صورت
تشبیه تمثیل است: «پاسخی که چون خاری بر گوشه گلستان بود،
پاسخی درشت و ناسازگار». در این صورت، مراد از گلستان
چیست؟ در پیشنهاد دیگر آمده است: «شاید مراد این باشد که در
دل اسفندیار از رستم خاری است». پس گلستان دل اسفندیار است
و خار نیز رستم است و سخن ربطی به اسفندیار و پشتون ندارد! در
پیشنهاد پایانی — «یا آنکه در گوشه‌ای از کشور آدم نابابی است»
— نیز گلستان کشور است و خار آدم ناباب که، با این حساب،
مصرع با مصرعهای دیگر ربط معنایی پیدا نمی‌کند.
رستگار فسایی (ص ۲۲۸) بیت را چنین معنی کرده است:

اسفندیار پاسخی به پشتون داد که او را آزرده و ناراحت کرد،
پشتون پاسخ او را نپسندید، مثل خاری که در گوشه باغی
روییده باشد.

گلستان در این معنی پشتون است و خار آزرده شدن و ناراحتی
اوست. این معنی را نمی‌توان نادرست دانست، اما معنی مصرع از
این عمیق‌تر است.

نظری و مقیمی (ص ۲۶۵) مصرع را چنین معنی کرده‌اند:

اسفندیار چنان پاسخی به پشتون داد که همچون خاری در کنار
گلستان رویید، یعنی در برابر حرفهای خوب و لطیف پشتون
پاسخی درشت و ناهموار داد.

سخنان پشتون در این معنی گلستان است و سخن اسفندیار خار. اگر
لفظ گوشه در عبارت گوشه گلستان را نادیده بگیریم، لابد سخنان
پشتون چون خیرخواهانه است گلستان است و پاسخ اسفندیار
چون تند و تیز است خار.

جوینی، در توضیح نسخه لنینگراد، به این بیت توجهی نکرده
اما متن نسخه و توضیح او درباره ابیات دیگر جای تأمل و بحث
دارد.

اما شمیسا (ص ۲۴۰) نوشته است:

که بر گوشه گلستان: استعاره مرکب از اینکه دل پشتون را
شکست و او را ناراحت کرد. کدورت پیش آمد. یا بر چهره
پشتون چین و چروک و خم آمد.

در اینجا برای مصرع دو معنی آورده شده: معنی اول شکسته شدن
دل پشتون و ناراحت شدن او که رستگار فسایی نیز به آن اشاره
کرده است و نمی‌توان آن را نادرست دانست؛ اما، چنانکه خواهیم
دید، معنا از این عمیق‌تر است؛ معنی دوم تغییر قیافه ظاهری
پشتون است و در هم کشیده شدن چهره او.

حال یک بار دیگر هر شش بیت را بخوانیم و به معنای آن
بیندیشیم: اسفندیاری که در کنار هیرمند چون شراب می‌نوشد
رخس سرخ و عقلی حسابگرش ساعتی تعطیل می‌شود، به صراحت
به اشتباه خود در آمدن به زابل برای دستگیری رستم اقرار می‌کند
و فرمانبرداری از پدر را دور گشتن از راه حقیقت می‌شمارد:

چو گل بشکفید از می سالخورد

رخ نامداران و شاه نبرد

به یاران چنین گفت کز رای شاه

نییچیدم و دور گشتم ز راه

(همان، ص ۲۳۰، از بیت ۲۰۵)

در اینجا، وی سخنانِ دلسوزانه و حق‌خواهانهٔ برادر را با گستاخی بر بی‌دینی و گمراهی او تلقی می‌کند و آن را مانند خاری ناروا می‌انگارد که در گوشه‌ای از اندیشهٔ نیکو و گلستان‌مانندِ پشتون رویده است و آن سخنان را این‌گونه خلافِ نظرِ گشتاسب و گناه می‌شمارد:

مرا چند گویی گنهکار شو ز گفتارِ گشتاسب بیزار شو

در همهٔ ابیات تأکید اسفندیار بر این است که سخن و توصیهٔ پشتون بدو نایب‌جاست. پس مصرع دوم — که بر گوشهٔ گلستان رست خار — مقول قول اسفندیار است و، در آغازِ بیتِ بعد، چنین گفت یعنی چنین ادامه داد، که در حقیقت ادامهٔ سخن اسفندیار و مکمل و شرح و توضیح همان مصرع است. پس معنی ابیات چنین است: اسفندیار در پاسخ به سخنانِ پشتون گفت که در گوشهٔ اندیشه‌های گلستان‌مانندِ تو خارِ ناروائی و کفر رویده است و سپس ادامه داد که از مردمی که دینی پاک و ناب و بدون آلودگی دارند زبیده نیست که چنین سخنانِ ناروائی بگویند، اگر تو، که وزیر و راهنمای ایرانیان و چشم و گوش دلیرانی، راه و دستورِ پادشاه را خوار و سبک‌بداری، پس رنجهای ما بیهوده است و دینِ زردشت که گفته است: هر کس از فرمان شاه سر بیچند دوزخی خواهد بود، مبتنی بر بی‌داد خواهد بود...

■ چون رستم به ایوان خود بازگشت و سازوبرگِ خویش را برای جنگ با اسفندیار طلبید، زال کوشید که رستم را از رویارویی با اسفندیار باز دارد. اما رستم، که هیچ راهی جز جنگیدن پیش روی خود نمی‌دید، کوشید که نگرانی او را برطرف کند و به او اطمینان دهد که به جانِ اسفندیار آسیبی نخواهد رساند. در چاپ مسکو، که تاکنون منبع اصلی اغلب خوانندگان و شارحان شاهنامه بوده، چنین آمده است:

گر ایدون که فردا کند کارزار

دل از جانِ او هیچ رنجه مدار

نیچم به آورد با او عنان

نه کوپال بیند نه زخمِ سنان

نبندم به آوردگه راهِ اوی

به نیرو نگیرم کمرگاهِ اوی

ز باره به آغوش بردارمش

به شاهی ز گشتاسب بگذارمش

(ص ۲۷۶، از ب ۹۷۲)

شگفت آنکه نسخه‌بدهای چاپ مسکو در مورد بیت‌های دوم و سوم چنین است:

به جای نیچم، بیچم؛ به جای نبندم، ببندم؛ به جای نگیرم، بگیرم و بگیرم به نیرو.

در چاپ مسکو، متعهد بودن به نسخهٔ اساس یا بی‌توجهی به معنی ابیات باعث شده که هر سه فعلِ مذکور به صیغهٔ سلبی ضبط شود.

رستگار فسایی و شمیسا، که بیش از دیگران به نسخهٔ مسکو متعهد مانده‌اند، عین همین ضبط را نقل کرده‌اند. در شرحها و چاپهای اسلامی ندوشن، شعار و انوری، و نظری و مقیمی (مطابق چاپ خالقی مطلق) فعل نیچم به همین صورتِ صیغهٔ سلبی ضبط شده اما، در بیت سوم، به کمک نسخه‌بدل که حرف اول بی‌نقطه است و با توجه به معنی ابیات، به جای نبندم، ببندم و به جای نگیرم، بگیرم آمده است.

بدون تردید، این هر سه فعل باید به صیغهٔ ایجابی باشد نه سلبی، یعنی نیچم نادرست و بیچم قطعاً درست است؛ زیرا لازمهٔ به آغوش برداشتن اسفندیار در میدان این است که رستم در میدان جنگ عنانِ اسبِ خویش را بیچد و به جولان درآورد و به سوی اسفندیار برود و راه را بر اسفندیار ببندد و کمرگاه او را بگیرد و او را از پشت اسب بردارد.

اما ضبط نسخهٔ لنینگراد جالب است. این افعال به صیغهٔ سلبی از دو بیتِ قبل آغاز می‌شود و، چنانکه جوینی تذکر داده، حروفِ اولِ افعال بی‌نقطه بوده، اما مصحح، احتمالاً تحت تأثیر نسخهٔ مسکو، همگی را به صیغهٔ سلبی ضبط کرده است. برای اطلاع خوانندگان ضبط نسخهٔ لنینگراد و توضیح و توجیه جوینی نقل می‌شود (ص ۱۰۷):

گر ایدون که فردا کند کارزار

دل و جان او جز گسسته مدار

که من تیغ تیزم نگیرم به کف

سر میزبان را بگیرم به دف

نیچم به آوردگه بر عنان

نه کوپال بیند نه زخمِ سنان

نبندم به آوردگه راهِ اوی

نگیرم به نیرو کمرگاهِ اوی

ز کوهه به آغوش برگیرمش

به شاهی ز گشتاسب بپذیرمش

رستم گوید: اگر بدین گونه که اسفندیار می‌خواهد به جنگ بپردازد، بی‌گمان دل و جان او هم جدا و گسسته خواهد شد، اما فردا تیغ تیزم به کف نخواهم گرفت و با او به شوخی و سُرور خواهم پرداخت، همچنین اسب به میدان نخواهم پیچید...

می‌کوشم تا کمر بندش را محکم بگیرم تا آزرده نشود بلکه از روی اسب به آغوش پرمهر بر[اش] خواهم گرفت و به جای گشتاسب وی را بر تخت خواهم نشاند. (توضیح: همان طور که می‌بینید ابیات به جهت نامفهوم بودن در دستنویسها قدری مشوش آمده و تغییر کرده است. این ابهام در نسخه لنینگراد نیز کم‌وبیش وجود دارد. زیرا ابیات کلیدی در آن نسخه، حروف اولشان بی‌نقطه ضبط شده است، از قبیل بگیرم به کف، پیچم به آوردگه، بندم به آوردگه، بگیرم به نیرو که روشن نیست آیا باید مثبت خوانده شود یا منفی.

■ مورد دیگر به شرح زیر است:

ز ایوان به شبگیر برخاستی

ازین تندبالا مرا خواستی

چرا ساختی بند و مکر و فریب

همانا بدیدی به تنگی نشیب

(همان، ص ۲۸۰، ۱۰۳۵-۱۰۳۴)

این دو بیت را اسفندیار خطاب به رستم زمانی گفته است که این دو در میدان جنگ حاضر شده‌اند. اما رستم پیشنهاد کرده که، اگر خواهان خونریزی باشی، بگذار دو سپاه ایران و سیستان با هم بجنگند و ما به تماشای آنها بنشینیم.

شعار و انوری (ص ۱۹۸) در توضیح این دو بیت نوشته‌اند:

نشیب را تنگنا دانستی، این نیرنگ است که مرا به جای بلند فرا خواندی، زیرا جنگیدن در زمین پست را به صلاح خود ندیدی.

چنانکه ملاحظه می‌شود، صرفاً با توجه به دو لفظ بالا و نشیب، واژه نشیب «جای پست» در مقابل «جای بلند» معنی، و چنین تصوّر شده که چون رستم از جایگاه بلندی اسفندیار را خوانده، پس از جای پست واهمه داشته و می‌خواسته که اسفندیار هم در جای بلند به جنگ او برود.

رستگار فسایی (ص ۲۴۵)، احتمالاً با توجه به همین معنی، در آغاز نوشته است: «جنگ در زمین پست را مشکل یافتی؟» سپس، با تأمل، به معنی حقیقی و صحیح بیت رسیده و نوشته است: «سقوط و بدبختی خود را نزدیک دیدی.»

شمیسا، در آغاز، معنی واژه تنگ را آورده که با تفسیر او از بیت ارتباطی ندارد؛ سپس همان دو معنی پیشنهادی رستگار فسایی را با اندک اختلافی ذکر کرده است (ص ۲۴۱):

تنگ، تسمه‌یی که بدان بار را بر اسب استوار می‌کنند و به تنگ اندر آمدن کنایه از به دست آمدن و محقق شدن. جنگ در نشیب (سرازیری و زمین پست) را سخت دیدی؟ یا در میدان تنگ، نشیب (شکست) خود را دیدی؟

چنانکه آشکار است، در این تفسیر، نشیب به همان معنی «میدان تنگ» گرفته شده است.

نسخه لنینگراد اندک اختلافی با نسخه مسکو دارد، اما در معنی تفاوتی ایجاد نمی‌کند. جوینی (ص ۱۱۳) نیز نسبتاً خوب تفسیر کرده است:

چرا دست به افسون زده‌ای، همانا کارت به نقطه پایانی رسیده است.

نظری و مقیمی (ص ۲۷۲) مصرع آخر را چنین معنی کرده‌اند:

بدون شک سرازیری شکست خود را نزدیک دیده‌ای.

هرگاه دو واژه تنگ و نشیب را در دو مصرع درست معنی کنیم،

معنی آن کاملاً روشن می‌گردد: تنگ = نزدیک، به تنگی = به نزدیک زمانی؛ نشیب = سقوط، شکست.

معنی بیت: آیا سقوط و شکست خود را نزدیک دیده‌ای که دست به حيله و افسون زده‌ای؟

فردوسی حدود هفتاد بیت بعد، مصرعی آورده که هم‌معنی همین مصرع است. به مصرع دوم بیت زیر توجه کنید:

تو ای بدنشان چاره خویش ساز

که آمد زمانت به تنگی فراز

(همان، ص ۲۸۵، ب ۱۱۲۱)

■ وقتی دو فرزند اسفندیار، به دست زواره، برادر رستم، و فرامرز، پسر رستم، کشته می‌شوند، اسفندیار جنازه آنها را برای پدرش می‌فرستد و، به همراه آن:

پسیمی فرستاد نزد پدر

که آن شاخ رای تو آمد به بر

تو کشتی به آب اندر انداختی

ز رستم همی چاکری ساختی

چو تابوت نوش آذر و مهرنوش

بینی تو در آز چندین مکوش

به چرم اندر است گاو اسفندیار

ندانم چه راند بدو روزگار

(همان، ص ۲۹۰، ازب ۱۱۹۴)

معنی ابیات بالا دشوار نیست. مصرع اول بیت دوم معنای کنایی دارد و در فرهنگها هم ثبت شده و به معنی «اقدام به کار بزرگ کردن» است. اما معنای مصرع دوم همین بیت، با توجه به بافت کلام، چیست؟ نسخه بدل مصرع هم مشکلی را حل نمی‌کند، فقط، در آن، به جای چاکری، کهتری آمده است.

اسلامی ندوشن و شمیسا بر این بیت توضیحی ننوشته‌اند. شعار و انوری نوشته‌اند (ص ۲۱۳):

تو کاری بزرگ در پیش گرفتی و تو رستم را از چاکران خود قرار دادی [و به او توجه کردی].

ظاهر بیت همین است اما، چنانکه پیشتر آمد، با بافت کلام سازگار نیست. اسفندیاری که فرزندانش به دست کسان رستم کشته شده‌اند نمی‌خواهد این را بگوید.

جوینی (ص ۱۲۹) نوشته است:

اسفندیار بر سییل سرزنش گوید: ای پدر تو بیش از اندازه خود در پادشاهی خواستار گسترش آن شدی و گمان بردی که رستم کاملاً مطیع و چاکر تو است.

این تفسیر نیز با سیاق و بافت کلام و مضمون بقیه ابیات سازگار نیست. وانگهی، گشتاسب اسفندیار را، به بهانه آنکه رستم دشمن آنهاست، به جنگ وی فرستاده است.

رستگار فسایی (ص ۲۵۱) نوشته است:

تو کاری بزرگ را سامان دادی، توطئه‌ای بزرگ چیدی و از رستم بنده‌ای [نافرمان] ساختی. (رستم را به چشم من بد جلوه دادی.)

این معنی از دو معنی پیشین پذیرفتنی‌تر است، به‌ویژه با افزودن واژه نافرمان میان دو قلاب، اما کار بزرگ سامان دادن و توطئه بزرگ چیدن چندان با هم سازگار نیستند مگر آنکه اشاره کنیم اسفندیار به طنز به پدرش می‌گوید کاری بزرگ را سامان دادی و منظورش این است که توطئه‌ای بزرگ چیدی.

نظری و مقیمی (ص ۲۸۲) نوشته‌اند:

داعیه‌ای بزرگ در سر پروراندی و رستم را بنده و چاکر کردی! (یعنی رستم کسی نبود که بنده دیگران بشود تو از روی آز چنین داعیه‌ای داشتی.)

چنانکه معلوم است، با توضیحی که درون کمانک افزوده شده معنی بیت تا حدی توجیه شده است.

بدون تردید این بیت آمیخته به طنز است و متضمن شیوه استعاره تهکمیه است. اسفندیار به یبانی طنزآمیز پدر را سرزنش و نکوهش می‌کند و می‌گوید: عجب کار بزرگی را شروع کردی (دست به عجب اقدام بزرگی زد) و خوب رستم را به اطاعت و چاکری واداشتی! یعنی او را به تمود وادار کردی.

■ چون رستم و اسفندیار، در نخستین روز جنگ، در برابر هم قرار می‌گیرند، رستم زخمهائی سخت برمی‌دارد و از میدان جنگ می‌گریزد. اسفندیار پیروزمندانه به سراپرده خود بازمی‌گردد و به برادرش، پشوتن، می‌گوید:

به رستم نگه کردم امروز من

بر آن بُرز بالای آن پیلتن

... که پروردگار آن چنان آفرید

بر آن آفرین کو جهان آفرید

چنین کارها رفت بر دست او

که دریای چین بود تا شست او

همی برکشیدی ز دریا نهنگ

به دم درکشیدی ز هامون پلنگ

بر آن سان بخرستم تنش را به تیر

که از خون او خاک شد آبگیر

(همان، ص ۲۹۱، ازب ۱۱۹۸)

به بیت سوم از این پنج بیت توجه کنیم که ممکن است در نگاه نخست بسیار ساده به نظر رسد، اما معنای مصرع دوم آن — که دریای چین بود تا شست او — چیست؟ همچنین مصرع دوم بیت چهارم: به دم درکشیدی یا به دم درکشیدی؟

شعار و انوری (ص ۲۱۳)، در شرح، ترتیب دو بیت را رعایت نکرده‌اند و در معنی آنها نوشته‌اند:

به دم درکشیدی: با نفس خود می‌کشید چنین کارها... پلنگ: رستم چنین کارهایی کرد. دریای چین تا شست (انگشت پای) او بود. از دریا نهنگ را بیرون می‌آورد و با دم خود [مانند اژدها] پلنگ را می‌کشد.

بس شگفت‌انگیز است که در تعریف از کسی بگویند: آب دریا تا انگشت پای اوست.

اسلامی ندوشن و رستگار فسایی و شمیسا این دو بیت را معنی نکرده‌اند.

ضبط این بیت در نسخه لنینگراد با چاپ مسکو تفاوت دارد.

یک لحظه» بگیریم. یعنی رستم پلنگ را با همه شجاعت و سرعتی که دارد، در یک دم به دام می انداخت و به سوی خود می کشید. اما ضبط خالقی مطلق به دم درکشیدن نیز می تواند خواننده شود؛ یعنی رستم در دشت دم پلنگ را می گرفت و به سوی خود می کشید. بدیهی است که در این صورت از غلو حماسی و زیبایی بیت بسیار کاسته می شود.

■ زمانی که جنازه اسفندیار را به بلخ می رسانند، همه مردم شیون و زاری می کنند و چنان ناراحت می شوند که بدون ترس به گشتاسب ناسزا می گویند:

سرت را ز تاج کیان شرم باد

به رفتن پی اخترت نرم باد

(همان، ص ۳۱۴، ب ۱۵۵۱)

معنی مصرع دوم این بیت چیست؟ شارحان شاهنامه در معنی مصرع دوم اختلاف نظر دارند.

اسلامی ندوشن (ص ۲۵۶) نوشته است:

نرم رفتن اختر کنایه از سیه روز شدن است که نفرینی است.

شعار و انوری (ص ۲۵۲) نوشته اند:

از تاج کیان شرمت باد و پای ستاره ات در رفتن نرم باد، کند برود، بدبخت شوی. ستاره را به اسبی تشبیه کرده که کند می رود (استعاره کنایی).

رستگار فسایی (ص ۲۶۵)، در متن، پی اخترت ضبط کرده اما، در توضیحات، نوشته است:

به رفتن پی رفتنت نرم باد: قدمت در هنگام مرگ آرام باد. پی دغدغه و آسوده بمیری.

در نسخه لنینگراد، این بیت نیامده و جوینی آن را از چاپ مسکو به متن افزوده و چنین (ص ۱۶۸) معنی کرده است:

یعنی ستاره بخت تو در گردش خود کندرو بشود.

نظری و مقیمی (ص ۳۰۲) نوشته اند:

نرم باد: کند باد، کندسیر باد. به رفتن پی اخترت... ستاره بخت کندسیر باد! ان شاء الله سیه بخت شوی. در چند نسخه به جای

اگر قرار باشد بیت به صورتی معنی شود که در چاپ مسکو ثبت شده است، یگانه واژه کلیدی که می تواند ما را یاری کند واژه شست است. در لغت نامه دهخدا، این معانی برای شست ثبت شده است: «زئار و رشته ای که گیران و هنود بر کمر بندند و بر گردن آویزند؛ ابهام، انگشت نر، انگشت بزرگ، قلابی که بدان ماهی گیرند؛ حلقه رسن و کمند و جز آن.» اگر بخواهند قامت و بلندی شخصی را با آب دریا یا رود بسنجند، یکی از این تعابیر را به کار می برند: آب تا زانو، تا کمر یا کمر بند و تا گردن اوست. پس، اینجا، همان معنی نخست ثبت شده در لغت نامه دهخدا، مناسب ترین معناست، یعنی: دریای چین تا کمر او (محل بستن زئار یا کُستی) بود. به عبارت دیگر، آب دریای چین با همه عمق از سرش نمی گذشت.

در نسخه لنینگراد این مصرع به صورت رسیده به دریای چین شست اوی ثبت شده است. جوینی (ص ۱۳۰)، در توضیح بیت، نوشته است:

همانطور که می بینید، متن مسکو معنی درستی ندارد. چنین کارهایی بر دست وی انجام گرفت و چنگک او به دریای چین رسید و نهنگ را با آن از دریا بیرون آورد و با یک نفس پلنگ را به سوی خود کشید (صنعت مبالغه).

نظری و مقیمی (ص ۲۸۲) با توجه به متن نسخه خالقی مطلق که مانند لنینگراد است، نوشته اند:

چنان کارها رفت... رستم کارهای عجیب و غریب کرده و دام ماهیگیری او به دریای چین هم رسیده است.

اگر متن صحیح بیت را به صورتی که در نسخه لنینگراد ثبت شده بدانیم، توضیح جوینی، به ویژه در پیوند مفهوم دو بیت پذیرفتنی است، اما گمان نمی رود که رسیدن چنگک یا دام ماهیگیری کسی به دریای چین چندان فضیلتی باشد، به ویژه برای رستم. پس، در همین صورت نیز، می توانیم آخرین معنی لغت نامه دهخدا را برای آن در نظر بگیریم: رسیده به دریای چین شست اوی یعنی حلقه رسن و کمند او (آثار قدرت و سیطره او) تا دریای چین هم رسیده است. اما، با این تفسیر، رابطه معنایی دو بیت ضعیف می گردد. مصرع دوم بیت بعد را، بجز خالقی مطلق و، به تبع او، نظری و دیگران، همگی دم به معنی «نفس» خوانده اند. در این صورت، معنی بیت آن طور که جوینی نوشته است صحیح به نظر نمی رسد. شاید بهتر باشد «به دم» را به معنی «در یک نفس» و «در

نه در شرح و تفسیر آنها؛ به‌ویژه در شرح و تفسیر که عوامل فراوانی چون دانش، ذوق، تجربه، حافظه، زمینه اطلاعاتی، آگاهی از سنن و قواعد اجتماعی و فرهنگی مؤثر می‌تواند بود. متن هر اندازه عمیق‌تر باشد زمینه اختلاف نظر در شرح و تفسیر آن گسترده‌تر خواهد بود.

از آنجا که شاهنامه سند هویت ماست و بخشهایی از آن مانند داستان رستم و اسفندیار در متن درسی در دوره‌های تحصیلی، و به‌ویژه در دانشگاهها، خوانده می‌شود و این داستان تاکنون چندین بار شرح و تفسیر شده است، جای آن است که در آن هر چه بیشتر مذاقه و امعان نظر شود.

خوشبختانه متن شاهنامه هم ظرفیت و هم اهمیت و ارزش بررسیهای مکرر را دارد. امید است که این مقاله گامی سودمند در زمینه شاهنامه‌پژوهی باشد، و به قول صائب:

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت

در بند آن مباحث که مضمون نمانده است

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی، داستان داستان‌ها، ج ۳، چاپخانه داستان، تهران، ۱۳۶۹.
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، ج ۳، مهتاب، تهران، ۱۳۷۳.
- جوینی، عزیزالله، حماسه رستم و اسفندیار، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، چاپ جدید، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- رامپوری محمد بن جلال‌الدین، غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- رستگار فسایی، منصور، حماسه رستم و اسفندیار، جامی، تهران، ۱۳۷۴.
- شعار، جعفر و حسن انوری، رزم‌نامه رستم و اسفندیار، ج ۲، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۶۷.
- شمیسا، سیروس، طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار، میترا، تهران، ۱۳۷۶.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به اهتمام عثمانوف، مسکو، ۱۹۶۷.
- نظری، جلیل و افضل مقیمی، داستانهای پر آب چشم، آسیم، تهران، ۱۳۸۲.

«نرم»، «گرم» آمده، در آن صورت نیز کلامی نفرین‌گونه است، یعنی ستاره بخت سریع‌السیر باد و عمرت به‌زودی تمام گردد. چنانکه می‌بینیم، در توضیح اخیر، نظر اسلامی ندوشن، شعار و انوری، و جوینی جمع شده است، اما درباره نسخه بدل فقط در همین جا اظهار نظر شده که به نظر هم خوب می‌آید.

در اینکه مصرع جنبه نفرین دارد و حادثه‌ای ناگوار برای گشتاسب خواستار شده‌اند تردیدی نیست. دشواری بیت در پیوند میان اختر با شخص (گشتاسب) و نرم شدن پای اختر است. اختر در لغت به معنی جرم آسمانی و ستاره و ستاره بخت و اقبال، ستاره مسلط بر زایچه است؛ همچنین به معنی علم، بیرق و رایت (غیاث‌اللغات، فرهنگ معین، لغت‌نامه دهخدا). در این مصرع، به معنی «ستاره بخت و اقبال و مسلط بر زایچه» است. در ابیات فراوانی از شاهنامه اختر در همین معنی آمده است:

— نشستم به ره بر که تا پاسخم

بیارد مگر اختر فرخم

— مرا اختر خفته بیدار گشت

به مغز اندر اندیشه بسیار گشت

— بدو گفت کای مهتر نامدار

به کار تو باد اختر روزگار

و اسدی طوسی گفته است:

گه رزم پیروزی از اختوست

نه از گنج بسیار و از لشکرست

(گرشاسب‌نامه)

در اعتقادات کهن، زندگی زمینیان به اجرام سماوی و حالات آنها بستگی تام داشت. هر کسی را در آسمان ستاره‌ای بود که نیک و بد و زندگی و مرگش بدان وابسته بود؛ درخشندگی ستاره مایه خوشبختی و شادمانی شخص و تیرگی و سیاهی آن مایه بدبختی و اندوه و نگرانی او می‌شد. نرم شدن پا به معنی «فلج شدن و از حرکت ماندن و زمینگیر شدن» است. در بیت، ستاره همانند ستور یا مرکبی دارنده یا فرض شده است. معنی بیت چنین است: سرت از اینکه بخواهد تاج پادشاهان بزرگیان را داشته باشد شرمسار باد و ستاره بخت زمینگیر و تیره و تار (کور و کبود) باد.

نتیجه در گستره زبان و ادبیات، هیچ کاری، ولو بسیار عالی، آخرین و والاترین نخواهد بود — نه در نظم نه در نثر و